

تهرانگرام

... قله پلنگ های تهران



فراوانی گیاه، وجود پرندگان متنوع یا زندگی

حیوانات وحشی و اهلی در قله‌ها و کوه‌های مر تفع

از دلایل نامگذاری یک منطقه کوهستانی به شمار

می آید؛ درست مانند قله پلنگ چال که نامش وجود

پلنگ در ارتفاعات شمال تهران را تداعی می کند.

قله پلنگ چال در شمال تهران و در رشته کوه البرز

مرکزی واقع شده و در امتداد غربی رشته کوه‌های

شمال تهران و یکی از دور دست‌ترین قله‌های این

رشته کوه است. اما چرا این قله به نام پلنگ چال

مشهور است؟ دارپوش شهبازی، تهران پروه، معتقد

است که برای نامگذاری همه کوه‌ها نمی توان دلیل

متقنی پیدا کرد، اما در روایت‌های ثبت‌شده از سوی

سیاحان می‌توان به دلایلی رسید که بی ارتباط با نام

برخی کوه‌ها نیست.

شهبازی برای نمونه درباره فراوانی برخی حیوانات

در کوه‌های شمال تهران به نوشته‌های «ژان

بایتست فوری» پز شسک مخصوص ناصرالدین شاه

و خاطرنویس اهل فرانسه استناد می کند. فوری به

در جایی نوشته است که از ناصرالدین شاه برای

شکار پرندگان مثل مرغابی در سلطنت آباد اجازه

می گرفته است. همین نشانی و نشانه‌هایی از این

دست می تواند دلیل فراوانی یک حیوان در یک

منطقه باشد و نامگذاری کوه، تپه یا قله‌هایی به

نام آن حیوان را توجیه کند. در علت نامگذاری قله

پلنگ چال هم باید به نکاتی از این دست توجه کرد.

ناصرالدین شاه علاقه وافری به شکار داشت. در

گزارش‌هایی که از افرادی چون اعتمادالسلطنه در

تاریخ ثبت شده است، ناصرالدین شاه برای شکار

پلنگ به مناطق مثل جاجورد، ارتفاعات لولسان

و... می رفت. در همین مناطق شمار زیادی کل و بز

وجود داشت که پلنگ‌ها از آن تغذیه می کردند.

شهبازی در ادامه می گوید: «همانطور که

معبّرالمالک نیز می نویسد، شاه بارها میرشکار

خود را برای شکار به ارتفاعات اطراف ولنچک

می فرستاد. همین نکات نشان می دهد که

احتمالا قله پلنگ چال نیز به دلیل فراوانی

تعداد پلنگ‌ها به نام این حیوان معروف

شده است.» اکنون اما فقط نامی از پلنگ

بر دور دست ترین قله توجال مانده است.



دیروز نامه



سلام به پلنگ آسیایی

۳۰ سال پیش در چنین روزی در صفحه ۱۴ روزنامه همشهری، خبری از قول رئیس محیط زیست گنجیاد منتشر شده که به خطر انقراض نسل پلنگ آسیایی اشاره دارد. او در پنجم تیر سال ۱۳۷۴

اعلام کرده که در این منطقه حفاظت شده در جنوبی ترین

شهرستان استان خراسان رضوی، ۲ قلاذه از این گونه مشاهده

شده و اظهار امیدواری کرده که باید برای حفظ این حیوان

نادر، تلاش کرد. خبر خوب اینکه بعد از ۳۰ سال، هنوز نسل این

گره پسان جذاب، منقرض نشده و به گزارش برخی کارشناسان،

تعداد واقعی این پلنگ آسیایی در حدود ۵۰ قلاذه است که البته

این تعداد هم هنوز نگران کننده است.

بد نیست بدانید غذای اصلی پلنگ‌ها، قوچ و میش است، اما در

زندگی جدید روستائیان، دام‌ها افزایش یافته‌اند و به تبع آن،

سگ‌های گله هم زیاد شده و پلنگ‌ها به شکل طبیعی مجبور

شده‌اند به مناطق عاری از سکنه در کویرها کوچ کنند و در این

مناطق موجودند تنها خرگوش یا حیواناتی شبیه آن را شکار

کنند که این خود، عاملی برای انقراض نسل این حیوان زیباست.

فاطمه عباسی

چند روزی بود که دیگر نه بوی قهوه دمی از کافه‌های

نیش خیابان به مشام می‌رسید، نه صدای جلز و ولز

کباب در رستوران‌های کوچک و باصفا و نه حتی همهمه

شادمانه خانواده‌هایی که برای یک اسکوپ بستنی در صفا ایستاده بودند. کره‌های

پایین کشیده، صندلی‌های واژگون روی میزها و سکوت سردی که جایگزین جنب‌وجوش

همیشگی شده بود، چهره‌ای غریب و نا آشنا به پایتخت بخشیده بود. در روزهای التهاب

و نگرانی، بسیاری از کسب‌و کارهای خرد تهران که وابسته به صنایع غذایی بودند،

این نبض‌های کوچک و حیاتی شهر، از تیش ایستادند و این توقف، چیزی فراتر از یک

زیان اقتصادی بود؛ این وقفه بخشی از روح شهر را با خود به تعطیلی کشانده بود. بخش

بزرگی از هویت زنده و پویای تهران، مدیون همین کسب‌و کارهای کوچک و محلی است. ر سستوران‌های جدید یا قدیمی که طعم غذاهایشان، خاطرات چند نسل را در خود جای داده، کافه‌های دنجی که با تونق قرارهای دوستانه و بحث‌های پر شور فرهنگی است و آپمیه‌فروشی‌هایی که در گرمای تابستان، به پناهگاه‌هایی خنک تبدیل می‌شوند. اینها فقط محلی برای عرضه کالا و خدمات نیستند، اینها صحنه‌های اصلی تئاتر زندگی روزمره شهری هستند. شلوغی تهران که گاهی از آن گله‌مندیم، بدون حضور این مراکز کوچک معنایی ندارد. این کسب‌و کارها هستند که به پیاده‌روها جان می‌بخشند، شب‌های شهر را روشن نگه می‌دارند و به مردم دلیلی برای بیرون آمدن از خانه، معاشرت و ساختن خاطرات جمعی می‌دهند.

صندلی‌های خالی را پر کنیم

بیا باید در این روزها و هفته‌ها پیش رو، هوای کسب‌و کارهای

کوچک اطرافمان را بیشتر داشته باشیم. به جای سفارش آنلاین، به

پیترافروشی سر کوه‌مان سر بزنیم. برای قرارهای دوستانه کافه‌های

کوچک و مستقل را انتخاب کنیم. آخر هفته‌ها، خانواده را برای یک

کباب خوشمزه به رستوران‌های درند و در که دعوت کنیم. بیا باید

صندلی‌های خالی را پر کنیم و اجازه دهیم صدای خنده و معاشرت

ما، جایگزین سکوت روزهای گذشته شود. این زیباترین و مؤثرترین

راه برای ادای دین به شهری است که دوستش داریم و اثبات این نکته

که هم‌دلی، قوی‌ترین سلاح ما در برابر هر بحرانی است. با هم طعم

زندگی، امید و رونق را به تهران عزیزمان بازگردانیم.

حمایت در فضای مجازی

این روزها که آرامش به کشور بازگشته، یک جنبش زیبا و دلگرم کننده در میان شهروندان شکل گرفته است. این

بار شبکه‌های اجتماعی که روزی ملو از نگرانی بودند، به تریبونی برای حمایت و هم‌دلی تبدیل شده‌اند. ایده‌ای

ساده اما قدرتمند در شبکه‌های اجتماعی دست به‌دست می‌شود: «برای بازگشت به زندگی عادی و حمایت از

شهرمان، امشب را در رستوران محله‌مان شام بخوریم» یا «قرار قهوه‌بندی را در کافه‌ای بگذاریم که این چند

روز بسته بود». این پیام‌ها نشان‌دهنده بلوغ اجتماعی و حس مسئولیت‌پذیری شهروندان تهرانی است و مردم به

خوبی دریافته‌اند که احیای روحیه شهر، تنها وظیفه نهادهای نیست، بلکه یک مسئولیت همگانی است که می‌تواند

از یک اقدام ساده مانند خرید یک لیوان آپمیه یا یک وعده غذا آغاز شود. این پوییش یک تیر و دوشان است؛ راهی

برای تزریق امید و نقدی‌نگی به کسب‌و کارهای آسیب‌دیده و بهانه‌ای برای خانواده‌ها تا از خانه بیرون بیایند، روحیه

خود را بازیابند و طعم زندگی عادی را دوباره بچشند. از سوی دیگر این حضور دوباره در فضای عمومی، به معنای

باز پس‌گیری فضاهای شهری از اضطراب و نشاندن «زندگی» به جای آن است.



زعفرانیه؛ محله‌ای که در آن برج سبز شده



سیمروش طباطبایی پور

در گذشته‌های دور، ساکنان برخی محله‌های

قدیمی تهران، کشاورزان یا باغدارانی باصفا بودند

که بی‌سر و صدا، کار خودشان را می‌کردند و به‌نیال

روزی حلال، می‌کاشتند و درو می‌کردند و بعد از خدا،

به‌خودشان و دیگران روزی می‌رساندند. اما وقتی پای

شاهان و درباریان به این محله‌ها باز شد، همه‌چیز تغییر

کرد و زندگی عادی مردمان آن دیار عوض شد و به جای

آنکه تاریخ، حکایت مردمان زحمت‌کش آن محله‌ها را

ثبت کند، رد شاهان را گرفت و تنها از ماجرای کاخ‌ها و

عمارت‌های مجللشان، حیرت کرد.

یکی از این محله‌ها که به چنین دردی دچار شد، محله

زعفرانیه بود؛ روستایی خوش آب و هوا در شمیرانات

که تا پای شاهان به آن باز شد، دیگر کسی مردمان

سختکوش را ندید، حالا در این محله قدیمی پایتخت،

گشتی می‌زنیم و داشته‌هایش را با هم مرور می‌کنیم.

تاریخش

زعفرانیه، تنها بخشی خوش آب‌وهوا از توابع شمیران بود

و مردمانش خوش و خرم در کنار هم زندگی می‌کردند.

مثلا یکی از پیش‌های آن، اسدآباد بود که انگار در کنار

زعفران می‌کاشتند و برخی می‌گویند به همین دلیل، به

زعفرانیه معروف شد. تا اینکه محمدشاه قاجار، به‌خاطر

گرمای تابستان‌های تهران، به آنجا چشم دوخت و

دستور داد کاخی باشکوه در آنجا بسازند. اما دنیا به او

وفا نکرد و قبل از اتمام کاخش در گذشت و پسرش آن را

تکمیل کرد و کاخ محمدیه نامید. این عمارت، البته در

اوایل حکومت پهلوی دوم، ویران شد، اما محله زعفرانیه

را سر زبان‌ها انداخت و بی‌رویه، رونق داد.

سعدآباد

دیگر بنایی که زعفرانیه را محل رفت‌وآمد درباریان و

سفرها و وزرای خارجی کرد، مجموعه کاخ‌های سعدآباد

است. بنای سعدآباد با ۱۸ کاخ، از مهم‌ترین و زیباترین

کاخ‌های ایران است که سنگ‌بنای اولیه آن در عهد

قاجار گذاشته و در دوره پهلوی اول و دوم تکمیل شد

و وسعتی در حدود ۱۱۰ هکتار دارد. این کاخ، اکنون به

مجموعه‌ای فرهنگی و تاریخی تبدیل شده تا برگی از

تاریخ ایران را به یادید کنندگانش نشان دهد و عبرتی

باشد برای همه.

موزه زمان

همین چند هفته پیش، مصادف بود با سالروز گشایش

موزه تماشگاه زمان در محله زعفرانیه. موزه‌ای که در

سال ۱۳۷۸ از خانه‌ای قدیمی تأسیس شد و حالا هر

آنچه از ساعت و زمان در دل تاریخ وجود داشته، به

نمایش گذاشته است. این عمارت که با گچبری‌های

هنرمندانه تزئین شده، عمارتی بود مربوط به زمان قاجار

که بازرگان و صنعتگری نیکوکار به نام حسین خداداد

آن را در سال ۱۳۴۲ خرید و چون به هنر عشق می‌ورزید،

بعد از تقویت بنا، آنجا را به‌دست هنرمندان و معمارانی

چیره‌دست سپرد و این کار حدود ۱۴ سال طول کشید.

خداداد یک سالار در این خانه ماند و بعد از انقلاب،

ایران را ترک کرد. در این موزه هر آنچه مربوط به زمان

است پیدا می‌شود و علاوه بر آن، ساعت‌هایی قدیمی از

کشورهای اروپایی و آسیایی را هم می‌توان تماشا کرد.

انکونش

زعفرانیه به کوه‌های البرز و محله‌هایی چون ولنچک و

محمودیه محدود است و اکنون تا دلتان بخواهد به‌جای

درخت‌های بلند، در آن برج‌های بلند سبز شده که این

ساخت و سازهای بی‌رویه، بافت کهن آن را از میان

برده است.

